



گفتاری درباره نقد و

نقدگرایی خردمندانانه^۱

هانس آلبرت: فیلسوف، جامعه‌شناس

و اقتصاددان و چهره بارز

خردگرایی انتقادی

سید هادی صمدی

هانس آلبرت فیلسوف، جامعه‌شناس و اقتصاددان معاصر آلمانی ساکن هایدلبرگه از چهره‌های شاخص و زنده مکتب خردگرایی انتقادی است که با کمال تأسف در نزد متفکران ما- برخلاف معارضانش چون هابرماس و آدورنو- کمتر مورد نقد و معرفی قرار گرفته و ناشناخته مانده است؛ آن هم در حالی که مخالفان او بحق و بجا بسیار مورد نقد و شناسایی قرار گرفته‌اند که خود پدیده‌ای مبارک است و از یکسوگرایی اندیشه‌ها در جامعه جلوگیری می‌کند. به نظر نگارنده در شرایط فعلی ضرورت دارد هدف اصلی اهل فرهنگ، نقد علمی و بیطرفانه اندیشه‌ها باشد تا موجبات تفکر و شناخت درست و اشراف به همه نحله‌های فکری فراهم آید تا شعارپردازی و پوپولیسم (عوام‌زدگی) جای تفکر منطقی و خردمندانانه را نگیرد، چه در غیر این صورت عاقبت جامعه، آن هم در عصر گسترش بی‌حد و مرز رسانه‌های گروهی و انفجار اطلاعات به فاجعه‌ای می‌انجامد که هیچ ایرانی متعهد و متفکری طرفدار آن نیست. باید بپذیریم که تبلیغات یکسویه و مغزشویی افراد ساده‌دل می‌تواند کار شمشیر دو دم را انجام دهد. تنها راه نجات آن است که به قول وبر عقل‌بیزی را با عقل‌نقاد توأم سازیم و این مهم را نهادینه کنیم.

در بررسی زندگی‌نامه، افکار و تألیفات آلبرت چند موضوع قابل تأمل وجود دارد: یکی از این موضوعات، دلایل شهرت او در جامعه اروپا و آمریکا در عرصه علوم اجتماعی است، دیگر شراکت او در نظرآزمایی و معارضه‌جویی با مکتب فرانکفورت و مورد سوم نوآوری‌های او در سیر اندیشه، پیروی از کارل پوپر و خصوصاً نقش او در موضوع ارزش دآوری احکام- که درونمایه اصلی چالش‌ها و شناخت‌شناسی او به شمار می‌رود- و کارهای او در زمینه روش‌شناسی علوم اجتماعی است. آلبرت در سال ۱۹۲۱ در شهر کلن آلمان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در همین شهر تا درجه دکترا نزد گرهارد وایسر^۲، استاد دانشگاه کلن ادامه داد. او در سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۹ ابتدا دانشیار و سپس استاد علوم اجتماعی همین دانشگاه شد. زمینه اصلی کار او نقد ایدئولوژی‌ها، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی در علوم اجتماعی بود. سپس برای مدتی در دانشگاه مانهایم به تدریس مشغول شد و کمی بعد هم به عنوان استاد مدعو در چندین دانشگاه خارجی دیگر تدریس کرد. آلبرت پس از بازنشستگی در هایدلبرگ اقامت گزید و اینک هم ساکن آن‌جاست. او نماینده مکتب خردگرایی انتقادی است که می‌کوشد با نقد واقع‌گرایانه آن را با خطاپذیری سنجیده^۳ حقایق توأم سازد و در علوم اجتماعی از خط فکری وبر و پوپر پیروی کند. او به شدت از استاد خود، وایسر تأثیر پذیرفته است. وایسر خود یکی از نظریه‌پردازان سوسیالیسم آزادخواهانه و حزب سوسیال دموکرات آلمان بود که به سهم خویش از لئونارد نلسون^۴، فیلسوف وقت آلمان و ماکس وبر تأثیر پذیرفت؛ جالب این است که همه این افراد راه خود را مستقلاً پیمودند و به نقد حتی استادان خود پرداختند. مثلاً وایسر در موارد مهمی وبر را نقد کرد و آلبرت در مباحثی با استاد خود به معارضه پرداخت. اما شهرت آلبرت علاوه بر تدریس، انتشار کتب و رسالاتی بود که مهمترین آن‌ها عبارتند: تعقل و وجود، ریاضیات سیاسی و مردم‌شناسی سیاسی (۱۹۵۲)، معارضه‌جویی اثبات‌گرایی یا نقد هرمنوتیک خالص (۱۹۵۲)، ایدئولوژی اقتصادی و نظریه انتقادی (۱۹۵۴)، آموزش علمی و نقد اقتصاد رفاه (۱۹۵۷)، نقش ارزش‌ها در علوم اجتماعی (۱۹۶۱)، انقلاب فرهنگی (۱۹۶۸)، ساخت‌گرایی و انتقاد (۱۹۷۲)، روشنگری و هدایت یا مقالاتی درباره فلسفه اجتماعی (۱۹۷۶)، نقد الهیات (۱۹۷۹)، نقد نظریه خالص شناخت (۱۹۸۷)، نقد هرمنوتیک (۱۹۹۴) و نقد تفکر متعالی (۲۰۰۳). بخش دیگری از شهرت او از شرکت در بحث و مجادله شدید انجمن جامعه‌شناسی آلمان به سال ۱۹۶۹ پیرامون پوزیتیویسم در تونینگن ناشی می‌شود. او در این مجادلات در کنار کارل پوپر، مقابل هورکهایمر، تئودور آدورنو و هابرماس، بنیانگذاران مکتب فرانکفورت یا مکتب دیالکتیک انتقادی جبهه گرفت.^۵ با کمال تأسف مشروح این مذاکرات به فارسی برگردانده نشده است.^۶ آلبرت در تمام دوران فعالیت خود چه در دانشگاه و چه پس از بازنشستگی، از تحقیق باز نایستاد و هنوز هم با وجود کهولت سن، به فعالیت خود ادامه می‌دهد. در این نوشتار، نگارنده می‌کوشد گزارشی از مهم‌ترین اندیشه‌های او را به اهل فرهنگ ایران عرضه کند و سپس همان‌طور که شیوه خود اوست، در فرصتی دیگر به نقد اندیشه‌های او بپردازد و چشم به راه نقد کار خود از سوی اهل خرد بماند.

آلبرت در کتاب دفاعیه‌ای برای خردگرایی انتقادی^۷ پیرامون سنت تفکر انتقادی می‌نویسد: اگر

امروز در سخنرانی‌ها و خطابه‌ها از ارزش‌های فرهنگ غربی شکایتی می‌شود، هیچ بعید نیست که برداشت دیگری هم در ذهن ما زنده شود، برداشتی که بر اساس آن، اریثه فرهنگی ما بر اساس فضای فرهنگی واحدی شکل گرفته که برای همه ما هنجارهای ارزشی واحد ایجاد می‌کند، سیستم واحدی از معیارهای ارزشی و هنجارهای واحد مورد توافق و مشترک به وجود می‌آورد و تصمیم‌گیری‌های ما را یکسان می‌سازد و ما نیز الزاماً همه آن‌ها را می‌پذیریم. به عبارت دیگر همه ما از یک آبشخور تغذیه می‌کنیم، اما هر تحقیق مستقل فارغ از پیشداوری‌ها، با تحقیقات مشابه اختلافاتی دارد. میراث فرهنگی ما نشانگر تضادها و اختلافات سنت‌های ماست، ولی ما با کمک تربیت‌های عملی، خود را در برابر ناهماهنگی‌های ناشی از این تضادها حفظ می‌کنیم. آلبرت می‌گوید با کمال تعجب در قلمرو زبان آلمانی، این سنت مهم فرهنگ اروپایی فراموش می‌شود که باید انتقادی فکر کرد؛ یعنی باید سنت تفکر و گفتمان انتقادی را با تحلیل‌های فارغ از پیشداوری و ولایت‌مآبی

و به دور از جهان‌بینی‌های ارزش‌های اختیارات و نهادها اجرا کنیم. هنوز هم این عادت در میان ما رایج است که از سنت انتقاد کردن می‌روزمیم و با آن برخورد منفی می‌کنیم، یعنی انتقاد را مطلوب نمی‌دانیم و نقش تاریخی سنت انتقاد را قادرست ارزیابی می‌کنیم، حالت هم آن است که سنت و رسم انتقاد خیلی زود یا سنت‌های حاکم دیگر در تضاد قرار می‌گیرد و از این دو اصل به جزم‌گرایی و ثابت نگه‌داشتن جهان‌بینی‌ها افزایش می‌یابد. این جهان‌بینی‌ها منبسط می‌شوند یا متأخرین‌گی یا اخلاقی یا سیاسی و ... فرقی نمی‌کند، به همین جهت میل به ملزوم کردن و سرکوب انتقاد افزایش می‌یابد و اغلب هم این کار را با ابزارهای حقوقی و حتی کیفری انجام می‌دهند. از لحاظ تاریخی ظاهراً اولین مجلس تفکر انتقادی در عصر روشنگری (قرن ۱۶ و ۱۷) حاصل شد و رونق‌گیری منحصراً در آزادی اقتصاد شیوع یافت.

در این که رفورماسیون هم با ابزارهای تشویق و تنبیه رفتی شکلی نیست باید به یاد آوریم که حملات کاتولین به فرایند اتحاد (عقد سال ۱۵۲۵) یا خشونت انجام می‌شد. اما کارل پوپر سنت انتقاد را تا قبل از سفرنامه انتقاد می‌دهد

و فیرآبند^{۱۱} هم آن را تأیید می‌کند. آلبرت در این جا به شیوه آزمون انتقادی و مسائل مرتبط با جزم‌گرایی می‌پردازد. به نظر او انتقادگرایی در همه زمینه‌ها (هنر، دین، ادبیات، موسیقی، فلسفه و ...) جا باز کرده است؛ اما نگارنده در صدد نیست مقوله نقد و نقدگرایی را در همه زمینه‌ها بررسی کند، زیرا توان و صلاحیت آن را ندارد، بنابراین همین قدر می‌افزاید که در ایران طی سالیان اخیر، نقد فلسفی خوشبختانه از دو جبهه بیشتر مورد بحث و اقبال صاحب‌نظران قرار گرفته است؛ یکی از سوی شادروان احمد آرام (با همه انتقادهایی که به ترجمه‌های او وارد می‌کنند) و نیز از سوی دکتر عبدالکریم سروش که با مطرح کردن و ترجمه آثار کارل پوپر و معرفی نقدگرایی خردمندانه خدمت ارزنده‌ای به غنای فرهنگی ما معمول داشتند؛ البته نباید از کارهای شادروان محمدعلی فروغی در سیر حکمت و معرفی کانت و نیز ترجمه نقادی عقل کانت (با عنوان سنجش خردناب با ترجمه شریف ادیب‌سلطانی) چشم پوشید یا از ترجمه‌های ارزنده و استادانه دکتر عزت‌الله فولادوند غافل ماند.

در این جا به شیوه آزمون انتقادی و مسائل مرتبط با جزم‌گرایی می‌پردازد. به نظر او انتقادگرایی در همه زمینه‌ها (هنر، دین، ادبیات، موسیقی، فلسفه و ...) جا باز کرده است؛ اما نگارنده در صدد نیست مقوله نقد و نقدگرایی را در همه زمینه‌ها بررسی کند، زیرا توان و صلاحیت آن را ندارد، بنابراین همین قدر می‌افزاید که در ایران طی سالیان اخیر، نقد فلسفی خوشبختانه از دو جبهه بیشتر مورد بحث و اقبال صاحب‌نظران قرار گرفته است؛ یکی از سوی شادروان احمد آرام (با همه انتقادهایی که به ترجمه‌های او وارد می‌کنند) و نیز از سوی دکتر عبدالکریم سروش که با مطرح کردن و ترجمه آثار کارل پوپر و معرفی نقدگرایی خردمندانه خدمت ارزنده‌ای به غنای فرهنگی ما معمول داشتند؛ البته نباید از کارهای شادروان محمدعلی فروغی در سیر حکمت و معرفی کانت و نیز ترجمه نقادی عقل کانت (با عنوان سنجش خردناب با ترجمه شریف ادیب‌سلطانی) چشم پوشید یا از ترجمه‌های ارزنده و استادانه دکتر عزت‌الله فولادوند غافل ماند.

گرچه باید اذعان کرد سیر آن همیشه بدون منازعه نبوده است.^{۱۲} همچنین در قلمرو علم، گرایش‌های جزم‌گرایانه کم‌شمار و نادر نبودند، گرایش‌هایی که نه تنها تحت نفوذ و تأثیر مقامات غیرعلمی قرار داشتند و بر تحقیقات اثر منفی می‌گذاشتند آن چنان که در زمینه‌های مذهبی و سیاسی دایم اتفاق می‌افتاد، بلکه از طریق آموزش‌های درونی نیز آن چنان که در علوم طبیعی نمونه‌های زیادی داشت، تحت تأثیر بودند.^{۱۳}

پیشرفت حیرت‌انگیز و گسترده علوم در قرون جدید از آن جا ناشی می‌شود که گرایش‌های جزم‌گرایانه در این زمینه‌ها مهار شده و سنت تفکر انتقادی در رقابت با اندیشه‌ها و دلایل جدید پیوسته پیشرفت داشته است. آنچه در این قلمروها اغلب به صورت تأثیر مثبت بر اندیشه‌های جدید ظاهر شده و نوعی شجاعت منتقدان به حساب آمده، رواج تفکر انتقادی علیه تفکر تبعیدی و ترویج روحیه مبارزا در برابر اشتباه دگرانديشان است؛ حاصل نیز آن بوده که دیگر منتقدان را مانند زندیقان و رافضیان محکوم و متهم نکردند بلکه دگرانديشان را طرف‌های

گفت‌وگویی کامل در نظر گرفتند و پذیرفتند که حتی می‌توان در برخی شرایطی از آنان آموخته بویژه در قلمروهایی که دارای بستگی‌های نهادی و اپیدئولوژیک هستند که امکان مقابله‌ای متناسب درباره آن‌ها موجود نیست.

آلبرت درباره شیوه آزمون نقادی و مسائل جزم‌گرایی می‌نویسد: اندیشه آزمون نقادی یک اندیشه روشن‌شناسانه است و به این موضوع مربوط می‌شود که افکار و اعمال ما پیوسته با خطر اشتباه و امکان خطا مواجهند و کسی که به حقیقت علاقه دارد باید علاقمند باشد نکات ضعف و مشکلات نتایج تفکر خود و راجع مسائل را بشناسد و دلایل مخالف را بشنود و اندیشه‌های خود را با بدیل‌هایی در تقابل قرار دهد. به قصد این که آن‌ها را مقایسه و اصلاح کند و در صورت لزوم در تفکر خود تجدیدنظر نماید.^{۱۴} تنها دیدگاه‌هایی که در معرض دلایل انتقادی قرار می‌گیرند می‌توانند پایدار بمانند و تنها بر پایه اندیشه‌ها و برداشت‌های بدیل (آلترناتیو) می‌توانند معایب و معضلت‌های اندیشه‌های خاص را مورد آزمون و بررسی قرار داد. باید پیوسته سطح گفتمان و اندیشه‌های موجود در آن را به شکلی فراورند که چنین مقایسه‌ای

ممکن شود و آزمون آن‌ها آسان گردد تا بتوان بعداً آن‌ها را با بدیل‌ها و دلایل به مقارنه و مقابله درآورد. تنها در این صورت می‌توان نشان داد برای جهت‌گیری امور این دنیا چه کاری باید انجام گیرد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود زمینه و بستر اصلی پژوهش‌های آلبرت، شناخت‌شناسی است. او که در این زمینه مقالات و رسالات متعددی، بویژه در زمینه ارزش‌دوری احکام به پیروی از ماکس وبر منتشر کرده است، مهم‌ترین کار خود را در این زمینه رساله‌ای دربارهٔ "خرد نقاد"^{۱۵} می‌داند که آن را نخستین بار در سال ۱۹۶۸ منتشر کرد و سپس با تغییراتی تجدید چاپ نمود. او در مقدمه همین رساله می‌نویسد: مایلم یک بار دیگر اشاره کنم که خردگرایی انتقادی یا انتقاد خردمندانه نه فقط در معنای مهم دیگری غیر از یوزتیویسم مشخص می‌شود. (برای تفصیل این موضوع مراجعه کنید به نظرآزمایی و معارضه‌جویی من با مکتب فرانکفورت در کتاب: معارضه‌جویی پیرامون یوزتیویسم در جامعه‌شناسی آلمان که در آن خودم، آدورنو، دارنورف، هابرماس، پیلوت و

بوبر در سال ۱۹۶۹ در توپینگن شرکت داشتیم، بلکه در مجادلات و مباحثاتی با اشکال خاصی از کانت‌گرایان جدید پیرامون مکتب اثباتی یوزتیویسم انجام داده‌ام.) او این رساله را در ۷ قسمت یا عناوین زیر فصل‌بندی کرده است: خردورزی و تعهد، اندیشه انتقاد کردن، شناخت و تصمیم‌گیری روح و جامعه ایمان و علم، معنا و واقعیت، مسأله سیاست خرد مدار، وقتی از خود او پرسیدیم: کدام یک از این فصول به نظر شما مهم‌تر است او به فصل سوم، یعنی شناخت و تصمیم‌گیری اشاره کرد که به سهم خود در بندهای زیر مورد بحث قرار گرفته. مسأله توجیه باورهای اخلاقی، علم و عمل و مسأله فراغت از ارزش‌دوری یا آزاددوری،^{۱۶} الگوی خردگرایی و بحث ارزش‌ها، خردگرایی و اخلاق و نقش اصول انتقادی. او در مقدمه همین کتاب زیر عنوان خردورزی و تعهد می‌گوید: اندکی پس از جنگ جهانی دوم برای ناظران صاحب نظر در فلسفه این اندیشه حاصل شد که سه قلمرو کاملاً جدا از هم - هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ اندیشگی - را تشخیص دهند و دربارهٔ هر کدام صحبت کنند، زیرا در هر یک از این سه قلمرو جریان‌ات

فکری خاصی حاکم بودند که از لحاظ مبدا و مبنا تفاوت داشتند و از لحاظ فهم، متقابل به نظر می‌رسیدند. موراً^{۱۷} هم این طور فکر می‌کرد: در قلمرو کشورهای انگلوساکسون جریان‌ات فلسفه تحلیلی به طور قطعی پیش رفته بود، اگر کسی به خود زحمت ندهد که برخی از اختلاف‌نظرهای تحت نفوذ آنان را یادآور شود، قطعاً از سیطره و حاکمیت اثبات‌گرایی پیروی می‌کند، اما در کشورهای غربی قاره اروپا و قلمروهای تحت نفوذ آن، عنوان کلی این جریان‌ات فلسفی به اگزیستانسیالیسم^{۱۸} تعلق دارد.

در کشورهای تحت نفوذ شوروی، در تفکر دیالکتیکی مسلط معمولاً از مارکسیسم راست آیین^{۱۹} یا مارکسیسم افراطی صحبت می‌کنند. او به تأثیر هایدگر و فلسفه هرمنوتیک بر فلسفه آلمان و تأثیرات ویگنشتاین و شاگردانش در آکسفورد بر فلسفه انگلوساکسون اشاره دارد. آلبرت فصل سوم این کتاب، یعنی فصل شناخت و تصمیم‌گیری را به شرحی که اشاره شد، در چهار بند زیر بررسی می‌کند: مسائل توجیه باورمندی‌های اخلاقی، علم و عمل و مسأله

فراغت از ارزش‌دوری، الگوی خردورزی کلاسیک و بحث ارزش‌ها و بالاخره نقدگرایی و اخلاق و نقش اصول انتقادی، این عناوین تا حدی سیر فکری او را مشخص می‌کنند ولی چون در این جا امکان ترجمه تمام این فصل فراهم نیست فقط دربارهٔ نظر او در ارزش‌دوری توضیحاتی ارائه می‌شود. در علوم اجتماعی جدید به دنبال نظریه‌های تورن سار، ماکس وبر تلاش می‌کند در تحقیقات خود عنایت دوری‌هایش را مورد تأکید قرار دهد؛ این موضوع برای بسیاری از نظریه‌پردازان علوم اجتماعی جزو ارکان اصلی و بنیادی کارشان محسوب می‌شود؛ همچنان که خودویر تحلیل کرده، تفکیک بین جامعه‌شناسی به عنوان علم تجربی و ابعاد ارزش‌ها، آرمان‌ها، برداشت‌های ارزشی و داوریهایی ارزشی و ارزیابی عملی غیرممکن است، زیرا خود انتخاب‌های مواد اولیه تحقیق، گزینش موضوعات تحقیق و حتی فصل‌بندی و ترتیب آن‌ها، خواه ناخواه و ناگاهانه به اندیشه‌های ارزشی محققان بستگی دارد. یعنی نوعی ارزش‌دوری برقرار می‌شود؛ به عبارت دیگر هر نوع تصمیم‌گیری محقق علوم اجتماعی، به علم و ارزش بستگی دارد.

ماکس وبر روشن کرد که ارزش‌ها و ارزشیابی‌های ذهنی انسان‌ها، حتی موضوع اصلی و مهم تحقیق جامعه‌شناسی تجربی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، این امر که درونی‌ترین عنصر شخصیت اجتماعی در عمل است، به زندگی اجتماعی هم معنا می‌بخشد، چه در غیر این صورت تعامل لطمه می‌بیند؛ داوریه دربارهٔ اعتبار این گونه ارزش‌ها یک موضوع تحقیقی است، نه ملاحظات تحلیلی و تجربیدی و نه موضوع علم تجربی؛ اگر ارزش‌ها، آرمان‌ها، داوریه‌های ارزشی و هنجارها موضوع تحقیقات تجربی قرار گیرند، در این صورت جزو مقولات هست‌ها خواهند بود، نه موضوع اعتبارها و پایدها و ناپایدها. به نظر رنه کونیک^{۲۰} موضوع ارزش‌های اجتماعی از دوران آگوست کنت و آلکسی توکویل هم مورد توجه جامعه‌شناسان بوده است. به نظر وبر داوریه‌های ارزشی مبدا ذهنی دارند و تصورات ارزشی تا حد زیادی به محیط فرهنگی، اجتماعی و تربیتی افراد وابسته‌اند، این عوامل می‌توانند به سهم خود به طور عینی بررسی شوند، اما به طور نسبی نه به صورت مطلق.

این بحث در اوایل قرن بیستم بین جامعه‌شناسان و اقتصاددانان مطرح بود و بویژه در انجمن سیاست اجتماعی آلمان بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ مورد مجادله شدید قرار گرفت و معارضه‌جویی دوم علمای اجتماعی را بین گوستاو شمولر^{۲۱} و وبر شکل داد (توضیح این که معارضه‌جویی اول این انجمن بین کارل منگر و شمولر بود موضوع آن به روش تحقیق بازمی‌گشت. کارل منگر به تفکر فایسی و اصول موضوعه پیشینی و مابلاً به کاربرد ریاضیات در اقتصاد نظر داشته در حالی که شمولر به تفکر پسینی و استقرار و شرایط خاص زمان و مکان توجه داشت). شمولر معتقد بود وظیفه علم بررسی و تحقیق ارزش‌دوریه‌ها، آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها در جریان توسعه اقتصادی است، در حالی که وبر که سخت به تفکیک ارزش‌دوریه‌ها از علوم تجربی اعتقاد داشت، بر عینیت علمی تا حد امکان، تأکید می‌کرد. از سال ۱۹۶۱ دو مکتب در اروپا در این زمینه پا به عرصه وجود گذاشته‌اند، مکتب خردگرایی بوبر و آلبرت که حقیقت عینی را ارزش‌هدایتگر و زهمودر امور علوم اجتماعی می‌دانستند و اصل فراوری آزمون و ابطال‌پذیری احکام را

هدف خود قرار داده بودند و دیگر مکتب دیالکتیک انتقادی یا نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت) به زعامت آدورنو و هابرماس که علوم طبیعی را سرمشق کار خود قرار داده بودند و به شدت از تجربی بودن علوم اجتماعی و فارغ شدن از ارزش داوروی‌های شخصی در علم طرفداری می‌کردند و واقعیت متضاد اجتماعی را به طور انتقادی و دیالکتیکی مورد بررسی قرار می‌دادند. جایگاه هانس آلبرت در بررسی سیر تکاملی به خوبی روشن است؛ او در طی سال‌های عمر خود پیوسته در این زمینه کار کرده و مقالات بسیار منتشر کرده است. مثلاً در سال ۱۹۵۶ آلبرت در مقاله مشروحی تحت عنوان "مسئله ارزش داوروی در پرتو نور تحلیل منطقی" مطالب جالبی نوشته که متأسفانه برگردان تمام آن‌ها در این جا ممکن نیست. او در ابتدای این مقاله برداشت‌های گوناگون

دیدگاه‌هایی که در معرض دلایل انتقادی قرار می‌گیرند، می‌توانند پایدار بمانند و تنها بر پایه اندیشه‌ها و برداشت‌های بدیل می‌توان معایب و محاسن اندیشه‌های خاص را مورد آزمون و بررسی قرار داد

از ارزش داوروی را مطرح می‌کند و می‌گوید در طی پنجاه سال اخیر (یعنی قبل از سال ۱۹۵۶) کوشیده‌اند برای حل مسئله ارزش داوروی راه‌حلی بیابند، اما به راه‌حل مورد توافق و مشترکی نرسیده‌اند؛ آنچه ارائه شده، ترکیبی از احکام موضوعی^{۲۳} با ارزش داوروی‌های بیش و کم پوشیده است که به صورت توصیف، توضیح، توجیه اعلام خطر و تمنا بوده؛ برخی کوشیده‌اند شیوه‌های مرسوم و مورد علاقه مردم را در هم بریزند و خوانندگان خود را قانع کنند که علوم اجتماعی نمی‌تواند با ارزش داوروی کنار بیاید و اصل موضوعه^{۲۴} آزادداوری ارزشی در برخی نوشته‌ها، غیرعلمی است، حتی آنان که می‌خواستند مسأله را حل کنند، خود با نوعی برچسب ارزش داوروی مثبت یا منفی در کابوس "پوچ‌گرایی ارزشی"^{۲۵} گرفتار شده‌اند و کوشیده‌اند با ساقط کردن ارزش‌ها یا جادو زدایی از جهان، به علم فارغ از ارزش برسند؛ آن‌ها نتوانسته‌اند درک کنند این که ارزش داوروی را رد می‌کنند، خود نوعی ارزش داوروی است. آلبرت می‌گوید پس از جنگ فلسفه اروپایی بر اساس مبدا و منشاء افلاطونی^{۲۶} در مسیر موازی‌گرایی^{۲۷} شناختی-اخلاقی قرار گرفت. یعنی الگوی قبلی و پیشینی‌گرایی که خود قربانی تحلیل زبان استه مورد تهدید قرار گرفت تا این که ماکس وبر کوشید قضیه را سنجیده‌تر و روشن‌تر باز کند. در این مقوله می‌توان چهار قلمرو را از هم تفکیک کرد: قلمرو توصیفی، قلمرو منطقی، قلمرو روش‌شناسانه و قلمرو اخلاقی که تا حدی بری از ارزش داوروی هستند. آلبرت سپس دستور زبان منطقی ارزش داوروی را مورد بررسی قرار می‌دهد و سه دیدگاه را مطرح می‌کند: طبیعت‌گرایی^{۲۸}، اشراق‌گرایی^{۲۹} و ذهنی‌گرایی^{۳۰} که در هر دیدگاه، متفکرانی کار کرده‌اند. مثلاً در اولی جان دیوی، در دومی ماکس شلر و در سومی، استیوسون و رایشن‌باخ و مکتب اوپاسالا (استکهلم). آلبرت برای روشن شدن مقوله ارزش داوروی، برخی جملات حاوی ارزش داوروی را به عنوان نمونه ذکر می‌کند. مثلاً ۱. توزیع کنونی تولید ملی (یا درآمد ملی) غیرعادلانه است؛ ۲. تقلیل درآمد مالیاتی مورد توصیه است؛ ۳. اعطای یارانه بهتر از تثبیت قیمت هاست؛ ۴. این امر غیردموکراتیک است که کارگران در اداره کارخانه هیچ حقی نداشته باشند؛ ۵. سیستم سرمایه‌داری به استثمار منجر می‌شود؛

۶. پرداخت کنندگان مالیات حق دارند بر هزینه کردن آن نظارت کنند؛ ۷. دولت وظیفه دارد با درآمدهای مالیاتی صرفه جویانه کنار بیاید؛ ۸. گمرک بر واردات باید حذف شود؛ ۹. تأمین مالی تجهیزات نظامی نباید به تورم منجر شود. در این مثال‌ها غیرعادلانه، مورد توصیه، بهتر، غیردموکراتیک بودن، استثمار، حق داشتن، وظیفه، باید، نباید همه کلماتی ارزش دار هستند. در مثال اول، از نظر علمی به جای ناعادلانه باید گفت نابرابر که با کمک منحنی فیلیبس و ضریب‌جینی در اقتصاد، به راحتی قابل آزمون است. طرح این مقولات در جامعه‌ای که کارگزاران آن در مسائل و امور علمی، غیرمسئولانه از صبح تا شام لاینقطع باید و نباید به کار می‌برند و هنجاری می‌اندیشند، واقعاً جای تأمل دارد و نشان دهنده حاکمیت فرهنگ لفاظی^{۳۱} در آن است.

آلبرت در همین تحقیق زیر عنوان "علم، تکنولوژی و برنامه‌ریزی" درباره جنبه‌های ایزاری بودن ارزش داوروی و تکنولوژی آن سخن می‌گوید. به نظر او ارزش داوروی‌ها ضرورتاً میان عناصر تشکیل دهنده تجربی-توصیفی، قضاوت نمی‌کنند، او آن‌ها را تجویزی و دستوری^{۳۲} می‌داند؛ به همین جهت کاربرد زبان در مقوله ارزش داوروی مهم است و باید با زبان غیردقیق و عامیانه به مقابله برخاست. او در این زمینه نمونه‌هایی ذکر می‌کند که به علت اطاله کلام از بازگو کردن آن‌ها صرف نظر می‌کنم. آلبرت در همین مقاله رابطه علم و اخلاق و نظریه اقتصاد رفاه را نیز تحلیل و نقد می‌کند. هدف او آن است که نظرگاه‌های جدیدی ارائه دهد که به غنای اندیشه منجر شوند. در این جا به یکی دیگر از تحقیقات آلبرت که در سال ۱۹۶۱ به پیروی از استاد خود گرهارد وایسر نوشته شده، می‌پردازم. او در این مقاله می‌کوشد اثبات کند اقتصاد علمی وابسته به جامعه‌شناسی است و باید آن را شاخه‌ای از علوم اجتماعی دانست. وایسر قبلاً در مقاله مشروح خود در فرهنگ جامعه‌شناسی آلمان (۱۹۵۶) به این نکته اشاره کرده بود که در شکل‌گیری پدیده‌های اقتصادی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، حتی اخلاق و مذهب و مردم‌شناسی به طور مستقیم نقش دارند و نباید آن را صرفاً بازتاب تعاملات و مقولات اقتصادی صرف، مثل سود و زیان و توزیع و

تولید کالا و مبادله و سرمایه و کار و... دانست، زیرا در هر یک از این مقولات پارامترهای غیراقتصادی نقش کلیدی و تعیین کننده دارند. آلبرت در تحقیق دیگر خود، صراحتاً به منازعه با نئوکلاسیک‌ها می‌پردازد و مقاله مشروحی تحت عنوان الگوی افلاطونی^{۳۳} می‌نویسد که کار نئوکلاسیک‌ها را زیر سؤال می‌برد. نئوکلاسیک‌ها الگوهای ریاضی را عیناً مثل علوم طبیعی با کمک اصل ثبوت سایر شرایط^{۳۴} به کار می‌برند، در حالی که ریاضیات با همه اهمیت و خدمت بزرگی که به عرصه‌های مختلف علوم طبیعی و تجربی انسان کرده و می‌کند، نمی‌تواند زمینه مناسبی برای به‌کارگیری کامل در اقتصاد باشد. آلبرت بویژه کاربرد این اصل را از لحاظ منطقی، از لحاظ نظریه مقداری پول، از نظر رشد اقتصادی و توزیع درآمدها بررسی کرده و نتیجه گرفته است که دیر یا زود باید از افراط در ریاضی کردن اقتصاد و بازی با نمادها و معادلات ریاضی صرف نظر کرد و به تأثیر پارامترهای غیراقتصادی پرداخت. مقاله آلبرت در آن زمان سروصدای زیادی در میان آلمانی زبان‌ها به پا کرد، بخصوص که آن دوران عصر سیطره یلامنازع نئوکلاسیک بود؛ اما به تدریج حقانیت او اثبات شد و چرخش اقتصاد از نئوکلاسیک به نهادگرایی و توجه جدی مؤسسه معتبر و بین‌المللی نوبل به این موضوع، صحت نظر او را تأیید کرد (این مقاله توسط نگارنده به طور کامل ترجمه شده و امید است به زودی منتشر شود). این نکته مهم در ایران فقط در مصاحبه کوتاه و فشرده جهاد دانشگاهی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران پیرامون سیر اندیشه‌های اقتصادی (۱۳۸۲) با آقایان دکتر باقر قدیری اصلی، دکتر محمدحسین تمدن و دکتر احمد فرجی‌دانا مورد اشاره قرار گرفته است؛ همچنین نگارنده آن را با توجیه دیگری در کتاب فیلسوف متاله و متفکر بزرگ معاصر، استاد مهندس علیقلی بیانی با نام منطق ایمانیان در مارکسیسم (۱۳۸۴) ملاحظه کرده است؛ البته نگارنده با نظر این استاد بزرگوار موافق نیست، بخصوص آن‌جا که علوم اجتماعی را به علت محاسبه‌ناپذیری علم نمی‌داند؛ به هر حال طرح این موضوع می‌تواند برای برنامه‌های آموزشی اقتصاد ما که مدار اصلی آن بر تدریس اقتصاد خرد، اقتصاد کلان و اقتصادسنجی به سبب نئوکلاسیک

است؛ گویای بسیاری مسائل باشد، چرا که ما بهترین تحلیلگران ریاضی اقتصاد را در اختیار داریم، ولی از حل مسائل مهم اقتصادی و جامعه‌شناختی به منزله سرمایه‌داری سنتی بازار^{۳۵} عاجزیم و معادلات ریاضی به سختی می‌توانند گریبان اقتصاد ما را از چنگال شیوه دلالی و خویشاوندگرایی وابسته به نفت نجات دهند. امید آن که طرح این نقد با حسن نیت پذیرفته شود.

با نوشت‌ها:

۱. اگر بخواهیم به اختصار این مکتب را تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم خردگرایی انتقادی (liberalism) (critical) شیوه تفکری است که از سوی بنیانگذار آن، کارل پوپر مطرح شد (در کتاب جامعه باز) و بر فلسفه‌ای دلالت دارد که نقطه نقل و محور کار خود را بر تئوری شناخت قرار می‌دهد؛ این نظریه شناخت که هم در کتاب منطق تحقیق او و هم در برخی دیگر از مقالاتش بر شناخت عینی تکیه دارد بستر مناسبی برای کار بسیاری از علمای اجتماعی فراهم آورد، مخصوصاً هانس آلبرت و اولین بورگ. در حالی که نظریه انتقادی یا دیالکتیک انتقادی (Critical Theory) به منزله نظریه انتقادی جامعه مشخص می‌شود که همکاران نزدیک مؤسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت- که با فشار رژیم نازی به تبعید فرستاده شدند- و در کنار ماکس هورکهایمر، هابرماس، فردریش پولوک، لئونوتال اریش فروم، هربرت مارکوزه، تئودور آدورنو، هم به ترکیب مستقلی از نظریه اجتماعی مارکس و هم به بداهت برنامه‌ریزی شده تحقیقات خود بر نوعی محدودیت بازتاب فلسفی و تجربی علوم اجتماعی جهت‌گیری شده است؛ این اصطلاح بویژه پس از مارکسیسم غربی شده جرج لوکاج رواج یافت (نقل به اختصار از فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی آندرویت). آقای دکتر فرامرزی رفیع‌پور نیز در کتاب کنبوکاوها و پنداشته‌های خود درباره این دو مکتب توضیحات مفیدی داده‌اند. در فرهنگ معین برای لغت نقده ۹ معنا درج شده است: جدا کردن دینار و درهم و سره از ناسره، تمیز دادن خوب از بد آشکار کردن محاسن و معایب سخن، جدایی درهم و دینار از هم، تمیز خوب از بد، تشخیص معایب و محاسن سخن، بهای مال که به هنگام خرید آن داده می‌شود، سکه فلزی، پول رایج، حاضر و مهیا. در این معانی پیداست تمیز درست از نادرست، بیشتر مورد منظور است، اما خود این معیار درست بودن از نظر فلسفی جای بحث دارد. فرهنگ آلمانی Brokhaus هم ریشه آن را از لغت لاتین Kritik می‌داند که به وسیله زبان فرانسه از یونانی وارد زبان‌های اروپایی شده و آن را چنین تعریف می‌کند: ارزیابی، آزمون، شیوه برداشت و رفتاری که وضع موجود یا عملی را به راحتی نمی‌پذیرد، بلکه آن را بر اساس معیارهای معینی می‌سنجد. در اغلب موارد نقد به عنوان عیب‌جویی و داوری نامطوبع بیان می‌شود. در فرهنگ

فلسفی هوفمایستر (Hoffmaister) که ورود نقد و نقدگرایی به فلسفه را که از زمان کانت می‌داند، نقد عامل بقای جزم‌گرایی معرفی می‌شود، در حالی که سابقه آن را در فلسفه، می‌توان از زمان بیکن بزرگ و هابیس پیگیری کرد.

۲. Gerhard Weisser

۳. Fallibilismus

۴. L. Nelson

۵. مختصری از منازعه آدورنو و پوپر در یکی از شماره‌های چند سال قبل مجله دانشکده ادبیات مشهد به وسیله آقای ناصر خدیوی چاپ شد که بسیار فشرده بود؛ قرار بود این مباحثه زیر نظر آقای دکتر سروش، به وسیله آقای دکتر حسینی نامی از متن انگلیسی به فارسی برگردانده شود که فقط قسمت اول آن منتشر شد. ۶. یکی از آرزوهای نگارنده ترجمه متن کامل این مذاکرات از زبان آلمانی است.

۷. Hans Albert, Pladoyer fur kritische Rationismus, Munchen, ۱۹۷۱.

۸. Dogmatisierung

۹. Karl Popper, on the source of knowledge Ignorance, zordon, ۱۹۶۳. ۱۰. همان‌جا.

۱۱. K. Feyerabend, knowledge without Foundation, Ohio, ۱۹۶۱.

۱۲. آلبرت: دفاعیه، همان‌جا.

۱۳. آلبرت: همان‌جا.

۱۴. چقدر این اظهار نظر به آموزه قرآن کریم نزد مسلمانان نزدیک است؛ "قبشر عباد الذین یستمعون القول فیتعمون احسنه..." (سوره زمر/ ۱۷ و ۱۸).

۱۵. Traktat uber kritische Vernunft, Tubingen, ۱۹۶۸.

۱۶. Werturteilfreiheit.

۱۷. Morra

۱۸. Existentialismus

۱۹. Orthodoxischer Marxismus

۲۰. epochal

۲۱. R. Konig, wörterbuch des Soziologie, hosg Bernsdorf, ۱۹۶۹, S. ۹۷۶.

۲۲. Gustav Schmoller

۲۳. Sachaussagen

۲۴. Postulat

۲۵. Wertnihilismus

۲۶. Platonische Provenienz

۲۷. Parallelismus

۲۸. Naturalismus

۲۹. Intuitionismus

۳۰. Subjektivismus

۳۱. Phrasology

۳۲. praskriptive

۳۳. Modelle-Platonismus

۳۴. Ceteris Paribus

۳۵. Basarkapitalismus